

هو
۱۲۱

پرسش و پاسخ

باگزیده های از بیانات

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علی شاه)

دویست و دوازدهم

بهار ۱۳۹۴

فهرست

جزوه دویست و دوازدهم - پرش و پاشخ با کزیده های از بیانات
حضرت آقایی حاج دکتر نور علی تائبنده (محبوب علیشاه)

صفحه

عنوان

- اجتماع تا چه اندازه ای اهمیت دارد؟ در مورد اینکه در جمع
اگر دیدید اشتباه می کنند، اجتماعتان را به هم نزنید، با
جمع باشید و جمع را اصلاح کنید؟ ۷
- اگر بخواهیم فرزندانمان خوب باشند چه کار باید بکنیم؟ ۱۳
- در مورد نحوه ی پرداخت عشریه و نحوه ی مصرف آن
توضیحاتی بفرمایید. ۲۲
- آیا دلبستگی به دنیا و مال دنیا شیطانی است؟ ۲۵
- دعای روز جمعه به چه معنایی است؟ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ
جَمِيعًا یعنی خداوند همه ی گناهان را می بخشد؟ ۲۹
- آیا خداوند نعماتش را به همه ی بشر یکسان و به تساوی
می دهد؟ اگر همه یک طور بزرگ می شوند، چگونه یکی
نمرود و یکی ابراهیم می شود؟ ۳۳
- در مورد آیه ی اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ

الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ؛

چگونه نور به ظلمت و یا ظلمت به نور تبدیل می شود؟ ۳۷

اینکه خداوند می فرماید: إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا

بِأَنفُسِهِمْ به چه معنی است؟ ۴۳

عبارت «وَاجِدٌ كَالْفِ وَالْفِ كَوَاجِدٍ»، به چه معنایی است؟ ۴۴

فهرست جزوات قبل ۵۰

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنذبعلیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می‌کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه‌ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه‌ی خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه‌ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه‌ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، امر به معروف و نهی از منکر و...) می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لاقلاً همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، بپرسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و بپرسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

اجتماع تا چه اندازه ای اهمیت دارد؟ در مورد اینکه در جمع اگر دیدید اشتباه می‌کنند، اجتماعتان را به هم نزنید، با جمع باشید و جمع را اصلاح کنید؟^۱
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

خطبه‌های علی علیه السلام در نهج البلاغه و جمع‌آوری‌های غیر از آن، بسیار آموزنده است. حتی از متن این خطبه‌ها معلوم است که علی علیه السلام آن وظیفه‌ی الهی و شخصی خودش، درس دادن به مردم، (نه درس الف، ب) درس معنوی دادن به مردم را هرگز حتی در وسط جنگ فراموش نمی‌کند و نمونه‌ای از رفتار علی علیه السلام و گفتارش برای همه‌ی ما مسلمین است.

یکی از خطبه‌های مشهور حضرت، خطبه‌ی جهادیّه است، خطبه هم معمولاً اینطوری بود که وقتی جنگی پیش می‌آمد یا اینکه یک واقعه‌ای مثل اعلامیه می‌خواستند به همه‌ی مردم بدهند، یک خطبه حضرت می‌خواندند. اعراب هم یک عده‌ای چنان معتقد بودند که کلام حضرت را مثل عسل که می‌خورند، جزء وجودشان می‌شد، جداگانه نبود. آنهایی هم که فقط به اصطلاح عضو حکومت و مردم عادی بودند، آنها هم حافظه‌های خیلی زیادی داشتند کما اینکه هفت تا مَعْلَقَاتِ سَبْعَةٍ یعنی هفت قصیده‌ای که به انتخاب استادان فن، خیلی عالی بود، اینها را در

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۱۱/۱۸، ش. ۵. (جلسه خواهران ایمانی)

کعبه قبل از اسلام آویزان کرده بودند، خیلی‌ها اینها را حفظ داشتند. هفت خطبه به اندازه‌ی یک کتاب. اینطور حافظه‌ها هست کم و بیش. اینها را یادداشت می‌کردند، می‌نوشتند بعد هم آنهایی که علاقه‌مند بودند و نتوانستند در آن جلسات باشند اینها را می‌گرفتند. یکی این خطبه‌ی جهادیه است که در ضمن یکی از جنگ‌های علی علیه السلام بود. بعد از بسم‌الله می‌گوید: الْجِهَادُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِحَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ وَهُوَ لِبَاسِ التَّقْوَى وَدِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ وَجُنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ... خیلی مفصل است. می‌فرماید: جهاد دری است از درهای بهشت که خداوند برای خاصان خودش این در را باز کرده است. این لباس تقوی است و زره‌ای که شخص را نگه می‌دارد. البته جهاد فقط جهاد جنگی نیست که بگوییم علی علیه السلام فقط مرد جنگ بود، نه! جهاد یعنی جهد و کوشش. جهد و کوششی که با زحمت و رنج باشد، علی علیه السلام در واقع تمام عمرش جهاد بود، می‌گوید:

چنان پرشد فضای سینه از دوست

که نقش خویش گم شد از ضمیرم

این شعر شرح روحیه‌ی علی است و ان شاءالله که شرح حال ما هم باشد. در این خطبه حضرت بعد از آنکه به کوشش تشویق می‌کند و به آنها می‌گوید از جنگ و ناراحتی نترسند، یک ملامت

می‌کند. ملامت‌شان می‌کند، می‌گوید که دلم گرفت از اجْتِمَاعِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَىٰ بَاطِلِهِمْ وَتَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ، آنها که باطلی دارند با هم جمع شده‌اند، بر باطلشان اجتماع دارند و شما که حق دارید، متفرقید. اجْتِمَاعِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَىٰ بَاطِلِهِمْ وَتَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ، در اینجا اهمیت اجتماع را علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید. در این قشونِ باطل یک نکته‌ی جالبی که ذکر می‌کند، اجتماع است یعنی در این جمع اگر دیدید که اشتباه می‌کنند، اجتماعتان را به هم نزنید، با جمع باشید و جمع را اصلاح کنید.

یادم می‌آید یکی از این رجالی که ظاهراً رجال سیاسی بوده ولی مرد دانشمند و فاضلی بوده خطاب به آن پیشوا و رهبرشان گفته بود که این راهی که شما می‌روید که ما هم دنبالش می‌آییم، این راه به نجات نمی‌رسد، به شکست می‌انجامد. گرچه این را می‌دانم ولی باز هم پیرو شما هستم یعنی اجتماع را به هم نمی‌زنند. از اجتماع می‌شود انتقاد کرد و گفت فلان جا خطاست، فلان چیز خطاست ولی به هم نمی‌شود زد. به هم زدن خودش این مَثَل است که می‌گویند: خون را با خون نمی‌شویند، اینطوری است. این است که خودِ روش و رفتار علی هم نشان‌دهنده‌ی همین بود. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ خودش که می‌دانست حق با او است برای اینکه پیغمبر مستقیم در همه‌ی چیزها به او گفته بود و می‌گفت همه‌ی

مسلمین باید امر الهی را که توسط پیغمبر بیان شده، اطاعت کنند ولی چی شد؟ حالا تحلیلش را کار نداریم که این کار نشد ولی علی شمشیر نکشید که بگویند حق با من است، نه! علی هم تسلیم همه‌ی مردم شد که حتی حضرت فاطمه علیها السلام خیلی مطیع حضرت علی بود از دو جهت: یکی اینکه همسرش بود و مرد جنگ و علم و دانش و منطق و همه چی بود. یکی اینکه امامش بود، مرشدش بود. البته هر چه علی می‌فرمود، انجام می‌داد. به صورتِ حالا شاید اصطلاحاً ما می‌گوییم غُر زده، نگرانی و اظهار ناراحتی که یک بار به علی علیها السلام عرض کرد که آخر تو که هنوز جوانی، قدرت داری، شمشیرت هم که تیز است، کند نشده، حق هم که با تو است، چرا نشستی؟! علی علیها السلام یک بار فرمود برویم، اگر طرفدار داشتیم. حضرت را سوار الاغ یا مرکوبی کرد و جلویش را هم خودش گرفت. رفتند در خانه‌ی تک تک اصحاب، صحابه. اصحابِ گرانقدری که ارزش داشتند و در زدند. یک چنین قافله‌ای حضرت فاطمه سوار، علی علیها السلام افسار را دارد، از او پرسیدند: مگر تو نبودی روز عید غدیر که پیغمبر چنین فرمود؟ گفتند: چرا! هر کسی بود گفت چرا. فرمودند: پس چرا آرام نشستی؟ گفتند: آخر ما با این بیعت کردیم. بیعت یعنی قول دادن (اهمّیتِ بیعت را هم می‌رساند). به این ترتیب گشتند هیچکس حاضر نشد. علی اگر می‌گفت که من

شمشیر می‌کشیدم، دنبال من بیایید، هر جایی آن اشخاص می‌آمدند. همان اشخاص نیامدند. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ساکت شد، تسلیم همانها شد منتها کارهایی که صحیح بود حضرت انجام می‌داد و حرف آنها را گوش نمی‌داد. مثلاً عثمان، اباذر را تبعید کرده بود به شام، دمشق. رفته بود آنجا و در شهر هم همه او را می‌شناختند، همه جا داد می‌زد و تبلیغ علیه معاویه می‌کرد که حاکم آنجا بود. بالاخره معاویه دید با اباذر که نمی‌تواند در بیفتد، اباذر را همه می‌شناختند. اباذر را برگرداند، به مدینه فرستاد. کاغذی نوشت به عثمان که من این اباذر را نمی‌توانم هیچ کارش کنم. اباذر پیش عثمان رفت. عثمان یک محاکمه‌ای ظاهراً برقرار کرد و بعد حکم تبعید اباذر را داد. به اباذر گفت: می‌خواهم تبعیدت کنم، کجا تبعیدت کنم؟ به کدام شهر؟ اباذر فرمود که برای من همه جاهای کشور اسلامی خوب است فقط آنجاهایی که در زمان جاهلیت، قبل از اسلام، در آنجا بودم، نمی‌خواهم بروم که یادِ جهل و جاهلیت کنم. عثمان هم لج کرد، درست به همانجایی تبعیدش کرد که ایام جاهلیت را گذرانده بود، ربه‌ه می‌گویند. تبعید کرد و بعد گفت فردا تبعید می‌کنم و هیچکس نباید بدرقه‌ی اباذر بیاید. فردا که اباذر خواست برود، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و حسنین به بدرقه آمدند. مروان که از اُمّ‌الخبائث بود، آمد جلو گفت: چرا آمدید

بدرقه؟ مگر خلیفه نگفت نیایید بدرقه؟! فرمودند: من و حسنین آمدیم، خلاصه گوش ندادند. مروان خواست عملاً جلوی ایشان را بگیرد، هُلش دادند او را کنار انداختند. اینجا حرفش را گوش ندادند ولی هرگز تضعیفش نکردند که خلافت سبک بشود.

این برای این بود که شکستن وحدت مسلمین، گناهِش بیشتر از هر چیزی است. این را همه‌ی احزاب هم یاد گرفتند، احزاب وقتی تصمیمی می‌گیرند، همه‌ی افراد باید همان را تبلیغ کنند. اگر نمی‌خواهند بروند بیرون. این یک قاعده‌ی جامعه‌شناسی است، روان‌شناسی افراد. همه‌ی جوامع همین‌طور است، هر خطایی چیزی هم می‌بینند، نباید آن را بزرگ کنند و بیرون بروند. باید در آن اصلاح کنند و این مطلب را اوّل باید از خودمان شروع کنیم، ان شاء الله.

اگر، نخواستیم فرزندانمان خوب باشند چه کار باید بکنیم؟
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

در بین متخصصین فن در هر فنی، تفاوت‌هایی هست یعنی هر کدام یک قسمتی را می‌فهمند منتها آنچه از این فهم‌ها برای ما معتبر است، برای ما دیده می‌شود و لازم است که بدانیم، قرآن می‌گوید. بنابراین قرآن (منظور، قرآن یا صاحبان قرآن، پیغمبر و ائمه) وقتی می‌گویند بچه که به دنیا می‌آید، اذان به گوشش بگویید، این کار برای ما مفید است. دیگر برای ما لازم نیست بدانیم که گوش این می‌شنود یا نه؟ این بعداً زبان یاد خواهد گرفت یا نه؟ این چیزها لازم نیست. خدا آنچه برای ما لازم است، مقرر کرده. بین دانشمندان هم خیلی بحث شده و این بحث هم ادامه دارد و خواهد بود ما البته تقسیم‌بندی کردیم گفتیم مثلاً کودک، نوجوان، جوان، پیر ولی این تقسیم‌بندی دقیقی نیست، در تقسیم‌بندی دقیق‌تر مثلاً گفتند طفل شیرخوار، طفل غذاخوار... اینها هر کدام حالاتش را لازم نیست همه‌ی ما بدانیم. همه چیزهای او را بدانیم، در این مورد هم فقط همین قدر ما می‌دانیم که گفتم.

بچه‌ی کوچک هر چه هم کوچک باشد، پدر و مادرش در

روابط صمیمانه‌ی بین خودشان دقت کنند که بچه نباشد، نبیند. دیگر چرا؟ «چرا» ندارد. ما اگر معتقد باشیم به آن کسی که این حرف را می‌گوید، باید اجرا کنیم. حالا اگر فهمیدیم، فهمیدیم. اگر نفهمیدیم همان قدر که اجرا کردیم، فایده‌ی آن را می‌بینیم.

یکی از این چیزها تأمین آینده‌ی فرزندان است. این تأمین آینده آنقدر مورد علاقه و توجه پدر و مادر است که آنها حاضرند یک مقداری از مصالح خودشان را از دست بدهند، به شرط اینکه بچه خوب باشد. همه دعا می‌کنند برای بچه‌شان که ان شاء الله بچه خوب باشد. از همان اول برای اینکه بچه خوب باشد، خدا یک چیزهایی گفته است. اولاً راجع به پدر و مادرش، راجع به انعقاد نطفه‌اش، راجع به همه‌ی اینها گفته. بعد هم مدتی که این به مادر سپرده شده یعنی مدتی که باردار است، هر روشی داشته باشد، در آن فرزند آینده مؤثر است. بعد که به دنیا می‌آید، در اختیار پدر و مادر قرار می‌گیرد، اینجا دیگر پدر و مادر باید رعایت کنند. مادر اگر به مقررات ایمانی مؤمن باشد یعنی آنچه از لحاظ ایمانی به او دستور داده شده، چه ما که درویشیم از لحاظ دستورات درویشی یا آنچه در قرآن صریحاً گفته شده، در گفتار بزرگان ما پیغمبر و ائمه هم صریحاً گفته شده، آنها را اگر رفتار کند، آنها مقدمه‌ی زندگی آینده‌ی خود این کودک است ولی از آن لحظه، دیگر اختیار از پدر

سلب شده، نه اینکه به کلی سلب بشود ولی برای پدر یک دستورات قبلی هست که آنچه سهم اوست، خداوند به خیر و خوشی داشته باشد. بعد نگه‌داری و مثل پرستاری این فرزندی که در آینده می‌خواهد به دنیا بیاید را، خداوند به مادر سپرده، مادر باید مراقب باشد. اگر مادر مراقبت کند، آنچه دلش بخواهد، فرزند همان می‌شود و اگر مراقبت نکند، آنها را هر کاری هم بکند، نمی‌شود. مثل این ماشین‌های کوکی که بچه‌ها کوک می‌کنند، اگر کوک کنید بعد رو به این طرف بگذارید، کوک آن را باز کنید، می‌رود می‌خورد دیگر نمی‌توانید بگویید: آقا! چرا به این خوردی؟ باید می‌رفتی از این طرف راه باز بوده! خودتان ماشین را از این طرف کردید. اگر می‌خواهید، از اول ماشین را طرفی بگذارید تا رو به صلاح بروید. البته هر تخلّفی چقدر مؤثر است؟ تخلّف هم نه منظور یک گناهی یا یک چیزی باشد، نه! تخلّف، دور شدن از این دستورات است.

این است که گفتند آنچه که مادر غذا می‌خورد، بچه هم همان غذا را می‌خورد. آنچه اعتقاد دارد، فرزند هم همان اعتقاد را دارد، گواينکه الان وجود مستقلى ظاهراً ندارد ولی پدر نه! ممکن است مادر اینجا خیلی هم معتقد، خوب باشد پدر به قولی الوات باشد. این است که وقتی بچه به دنیا می‌آید، پدر باید به او بگوید،

من چه هستم. بگوید آیا من همانی هستم که مادرت هم هست و تو را بار آورده، یا من یک‌طور دیگر هستم. اگر جور دیگر باشد، اختلاف بین اینها و آن تضاد به وجود می‌آید. من در یک موردی، در یک خانواده‌ای دیدم، (بچه نبود، بزرگتر بود) مادر خیلی شأن بچه را بالا می‌برد، پدر خیلی شأنش را پایین می‌آورد. بچه این وسط یک قدری عدم تعادل داشت.

پدر چطوری اعلام کند؟ ما می‌گوییم این که یک بچه‌ی کوچک شیرخواری است، گوش که ندارد. چشمش هم می‌گویند که ممکن است بسته باشد. اصلاً این نمی‌فهمد، ما چطوری اعلام کنیم؟! اینجا این بحث پیش آمده، خیلی از علما می‌گویند: این در ذهن کودک می‌رود ولو معنی آن را حالا نداند. وقتی بزرگ می‌شود، خودبه‌خود این معنی ظاهر می‌شود. ما خودمان هم خیلی اوقات دیدیم، یک فکری یک چیزی به‌خاطرمان می‌رسد که نمی‌دانیم این از کجاست؟ اینطور چیزها از افکاری است که مادر و پدرمان در کودکی به ما گفتند و ما آنوقت اصلاً نفهمیدیم. گفتند، ما هم قبول کردیم. این است که بچه از اول که وجود پیدا می‌کند وابسته به مادر و جزء وجود اوست، ظاهراً از آن موقع شروع شده ولی خیلی قبل از آن هم، این وجود را دارد. البته همینطوری که یک چیزی قطع نمی‌شود در عالم دنیا همین‌طوری که این نوزاد از همین پدر و

مادرش است، یک چیزهایی اصل وجودشان است که نطفه‌اش درست است یا تعلیماتی که داده، بالاخره از پدر و مادر ارث می‌برد، پدر و مادرش هم از یک پدر و مادری ارث می‌برند، آنها هم از یک پدر و مادری. این است که برای آنکه جامعه در یک روال خاصی باشد، باید همه این را رعایت کنند یعنی نه تنها خود این بچه رعایت کند، بعد که بزرگ شد پدر و مادرش هم توصیه کنند، به او بگویند که رعایت کند. این اذان و اقامه خواندن به گوش راست و چپ همین است و می‌گویند بهتر هم این است که پدر این کار را بکند. البته در مواردی که مثلاً پدر نمی‌کند، در اینطور موارد در واقع در ذهن کودک، همین پدر معنوی شناخته می‌شود و در همین حالت بزرگ می‌شود.

یکی از خصوصیاتِی که ما از فقرای قدیمی می‌شنویم و می‌گوییم چرا حالا چنین فقرایی نیستند؟ اینجا رمز آن آشکار می‌شود. تا وقتی که این رعایت در نسل‌ها بشود، همه یکنواخت هستند ولی اگر در جریان آن کوتاهی بشود یا قطع بشود یا عوض بشود آن روش هم عوض می‌شود. یک جهتی که خداوند حتی به حضرت اسماعیل جد اندر جد پیغمبر ما، اسماعیل فرزند ابراهیم، می‌گوید از نسل تو، از تو دوازده سرور خواهم آفرید. این را نوشته، در خود تورات هم عین همین را دارد که این دوازده امام ما اگر باشند

یعنی اینها پشت سر هم، آن تربیت‌هایی که دیدند، نظیر هم است. متفرّق نیستند که یکی کمونیسم باشد، یکی ماتریالیسم باشد، از این «ایسم‌ها» نیستند، همه‌شان یکی هستند. حالا ما هم اگر بخواهیم فرزندان مان و نسل مان خوب باشند، حتّی بهتر از خودمان باشند، در این صورت رعایت این نظم و ترتیب را در تربیت بچه‌ها بکنیم. از اوّل به گوش راستش اذان و به گوش چپش اقامه بگوییم. این اصول عقایدی است که پدر به گوش این می‌خواند. می‌گوید عقاید من اینهاست، همان عقایدی که مادر به صورت غذا در وجود تو به وجود آورد. آنوقت این بر این روال می‌شود.

البته بعضی‌ها می‌گویند: ما حق نداریم افکار خودمان را به بچه‌مان تحمیل کنیم، نه! این یک سفسطه‌ای است و ظاهراً خیلی هم صحیح است. وقتی بزرگ شد و خودش مستقلاً یک فکری داشت، این درست است ولی تا وقتی که تحت تأثیر پدر و مادر است، پدر و مادر باید کمکش کنند. کمک هم این نیست که به زور شلاق بزنند، بلند شو برو مدرسه! نه نمی‌خواهد برو مدرسه، می‌خواهد برود کار کند. چند بار برای تان مثال زدیم، اخیراً در صحبت‌ها، یکی هم در منبر گفت. ما بچه‌های حضرت صالح علیشاه بودیم که من خودم از وقتی یادم می‌آید، چهار، پنج ساله بودیم. ماشاءالله عده‌مان هم زیاد بود، همه هم نزدیک به

هم. آن برادر دیگرم نعمت الله خدا رحمتش کند، تقریباً هم سن من بود، دو سال کوچک تر. چهار، پنج تا بچه ی کوچک، به اضافه ی بزرگترها. یکی مرحوم آقا هادی برادر بزرگ من، دکتر محب الله، آقا سلطان حسین (حضرت رضاعلی شاه) اینها همه، ظهر که می شد در این اتاقِ تابستانی دور سفره می نشستیم. تا ایشان تشریف می آوردند، ما بچه ها بلند می شدیم سلام، سلام، سلام. ما دست به سفره نمی زدیم، دست به غذا نمی زدیم. ایشان که می آمدند سلام می کردیم و آماده ی خوردن می شدیم. ایشان که می نشستند به ما نمی گفتند: بِسْمِ اللَّهِ بگویید! بلند می گفتند: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. حرف ایشان مثل زنگ مدرسه که می زنند یا زنگ غذا که می زنند به منزله ی زنگ غذا بود. ماها هم خودمان در دل مان می گفتیم یا نمی گفتیم ولی گوش مان به فرمایش ایشان بود، آنوقت شروع می کردیم. هرگز به ما نگفتند بسم الله بگویید، نه! بعدها، وقتی سر غذا نبودیم می گفتند جزء تربیت ها ولی آنوقت تحمیلی نبود دیگر. اما سر غذا بگویند اگر بسم الله نگویید، غذا ندارید. این یک تحمیلی است. این را نباید تحمیل کرد، فرزند کوچک خودبه خود، برای پسر هر چه پدرش باشد، برای دختر هر چه مادرش باشد، همانطور می کند. بنابراین وقتی هم که بزرگ شدند و با پدر و مادر به خصوص زندگی کردند، خیلی مدل دارند شما برای خودتان فکر

نکنید که بگویید چرا چنین کاری می‌شود؟ نه! به خاطر اینکه دخترتان یا پسرتان نگاهِ شما می‌کند، یک مثلی است می‌گویند: «نگاهِ دست ننه کن، مثل ننه قریله کن». این امثال که گفتم، من مخصوصاً می‌گویم. برای اینکه بدانید بیشتر این امثال یک حکمتی دارد.

بنابراین در تمام این مدّت مادرها مسئول آینده‌ی فرزند هستند و در درجه‌ی دوّم پدرها، چون پدرها مسئول تأمین زندگی عادی هستند و مادرها نقش عمده‌ای در تربیت معنوی فرزند دارند. این را خیلی مراقب باشید، نه تنها برای اینکه پس‌فردا فرزند برومندی ببینید بلکه برای خودتان هم، ثواب خودتان است. خداوند آنچه برای معنویّت ما مفید است، اسم آن را «ثواب» گذاشته است. البته نه اینکه هر چیزی ثواب است.

می‌گویند: دو تا از علما شوخی می‌کردند، شوخی‌های علما هم خیلی جالب است. یکی از علما از نجف به آن رفیق دیگرش در مشهد نوشت و کسی را معرفی کرد که فلان کس می‌آید خدمت‌تان و محبت کنید، خیلی ثواب دارد و من از خداوند برای شما دعا می‌کنم که ان‌شاءالله خداوند شما را موفق بدارد که هفت سفر پیاده عازم مکه بشوید. این پیاده رفتن به سمت مکه از ثواب‌های خیلی معتبر است. آن یکی هم جواب داد: خیلی متشکرم، من هم برای

شما دعا می‌کنم خداوند بهترین نعمت این دنیا را که شهادت است، به شما بدهد. ان شاءالله خداوند شهادت بدهد. بس که از این ثواب‌ها گفتند، آنچه می‌گویند ثواب است، واقعاً ثواب است. همین «عازم مگه» برای اهالی داخل مگه خیلی جالب است که وقتی می‌خواهی بروی حرم مشرف بشوی یا مگه بروی، پابره‌نه و پیاده برو یعنی احترام آن در قلبت زیادتر می‌شود. حالا آنچه هم برای فرزند خوبی بکنید، همان برای خود شما هم خوبی است. این است که از فرزندان فراموش نکنید.

در مورد نحوه‌ی پرداخت عشریه و نحوه‌ی مصرف آن توضیحاتی بفرمایید.^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

گاهی اصلاً دیدم بعضی‌ها که وجهی می‌دهند، نمی‌گویند چیست؟ اینها شاید خیال می‌کنند این را که می‌دهند، دیگر مال من است نه! اینها هر کدام حساب جداگانه‌ای دارد، خیلی جدا از هم و دقیق. خود شرع گفته است که فطریه اینطور است، خمس اینطور است، زکات اینطور. عشریه برای کسانی است که نمی‌توانند حساب کنند، یک فتوایی فرمودند، فتوای آقای سلطان علی‌شاه که اگر عشریه بدهند، خمس و زکات را شامل می‌شود. اگر می‌توانند، حساب‌شان مشخص است، خمس و زکات جداگانه بدهند. اگر نمی‌توانند دوتایی عشریه بدهند، کافی است، به این شرایط. نه اینکه عشریه جایگزین آنهاست نه! عشریه کار سہلی است برای کسانی که نمی‌توانند محاسبه‌ی خمس و زکات کنند، به هرجهت اینها هر کدام جداست. فرض کنید از طرف من کمکی می‌شود به کسانی که محصل هستند، تحصیل می‌کنند، ندارد. این وقتی است که اگر کسی فرض کنید برود تحصیل آدم کشی بگیرد، به او کمک نمی‌کنیم. اگر برود تحصیل کند برای اینکه چگونه تقلب

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۳/۱۲/۱ ش. (جلسه خواهران ایمانی)

کند؟ یا چگونه مواد مخدر بیاورد که کسی نفهمد؟ ما به او کمک نمی‌کنیم و حتی اگر محصلی الان تحصیل می‌کند ممکن است بعداً چنین بشود، نباید عشریه داد. حالا آن کسی که می‌گوید: من عشریه را بدهم مثلاً فلان کس تحصیل کند، چه تضمینی داری؟ اگر عشریه بدهی به تحصیلی که بعد گناه کند، همه‌ی آن گناهان به گردن توست مگر اینکه از خودش بدهد. صحبت عشریه نیست، از خودش بدهد. البته عشریه اش کمتر می‌شود. نه به آن اندازه ولی یک مقداری که داد، آن موجودی اش کمتر می‌شود و از آن کمتر عشریه می‌دهد.

مگر کسی که نیازمند است باید اطلاع بدهید به یکی از نمایندگان مان آقای مثلاً جعفری، آقای افشار، بعد اگر تشخیص داده شد که این مستحق است و این جریان، خلاف شرع نیست، آنوقت به او می‌دهند. شما تمام عشریه‌تان را می‌دهید، تمام هزینه‌ی او از عشریه داده می‌شود. مگر اینکه خودتان تشخیص بدهید که این عشریه دارد، این استحقاق شرعی دارد یا نه.

احکام شرع را در مورد خمس و زکات و فطریّه در رساله‌ی آقایان بخوانید، طبق آن اگر خودتان عمل کنید، خیلی هم برای ما اسباب راحتی است برای اینکه این یک

باری است به گردن. این بار را اگر بتوانید بردارید یعنی آن را بخوانید و دقیقاً بفهمید همه‌ی چیز را و همان‌طور انجام بدهید، خیلی هم خوشحال می‌شویم و خداوند هم ان شاء الله به شما اجر می‌دهد.

آیا دل بستگی به دنیا و مال دنیا شیطانی است؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

شیطان که از نوع خلقت انسان نبود، خلقتی بود که تغییرناپذیر بود، از اوّل این بود و تا آخر هم این خواهد بود. انسان تغییر می‌کرد، تکامل پیدا می‌کرد یا به عکس. می‌خواست ببیند این انسان چه کار می‌کند. شیطان هم دارای نسل بوده. مثال‌هایی در این مورد می‌زنند و شعر مشهوری هم هست:

« ابلیس شبی رفت به بالین جوانی » که سه تا پیشنهاد داد، گفت: یا مثلاً پدرت را بکش یا فلان کار را بکن یا مشروب بخور که آن جوان این آخری را قبول کرد. گفت قاعدتاً سهل‌تر از همه هست، بعد چون مست شد، از نفهمی هم این خطا را کرد، هم آن خطا را کرد، همه‌ی آنها را هم کرد. به هر جهت خداوند این را آفرید. شیطان را که قبلاً آفریده بود و گذاشته بود کنار دیگر، کارش با آن تمام بود. برای انسان هر روز یک شیطان جدیدی می‌فرستاد و حتی بعضی اوقات فرشتگانی که فرستاده بود برای همراهی با این، به آن فرشتگان خصلت شیطان می‌داد. مثلاً علاقه‌مندی به حفظ نوع، انس و الفت بین طرفین، بین طرفین عقد ازدواج، اِنَّا

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۱۲/۲ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

حَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى^۱، که شما را از یک نرو ماده آفریدیم، همین رابطه که در فطرت خودش، فرشته‌ای است که به ایمان انسان کمک می‌کند، همین فرشته گاهی به یک شیطان تبدیل می‌شود که البته در امثالِ مثلاً پیغمبر که فرمود: شَيْطَانِي أَسْلَمَ بِيَدِي یک فرشته‌هایی هست که از همان اوّل صفت شیطان برای انسان دارند ولی پیغمبر فرمود: نه، من صفت اینها را کنار گذاشتم به صفت رحمانیتش، با آن برخورد داشتم.

توجه به مال دنیا از آن فرشتگانی است که خیلی زود تبدیل به شیطان می‌شود یعنی اگر تنبلی را کسی بخواهد بگذارد کنار، فکر کند من در این جامعه هستم، از برکت اجتماع استفاده می‌کنم، برکت اجتماع این است که از اوّل که انسان فهمید و اجتماعی شد، جلوی شیر و ببر و پلنگ و مار و سوسمار و اینها که اذیتش می‌کردند را بگیرد، همکاری کردند که حفظ بشوند. دیگر لازم نبود هر خانه‌ای خودش مواظب باشد که شیر حمله نکند، پلنگ حمله نکند، به یک خانواده گفتند: این کار شماست، خودشان راحت بودند. این تقسیم را کردند. حالا مسأله‌ی مال یک‌طوری است که آن سرحدش خیلی نازک، خیلی باریک و خیلی حسّاس است. اگر کار کند برای اینکه به جامعه خدمت کند، کار کند برای اینکه

۱. سوره حجرات، آیه ۱۳.

درآمدی که دارد خرجِ دیگران کند، خرجِ اجتماع کند این یک فرشته می‌شود یعنی آن میل و علاقه‌مندی‌اش به فعالیت، یک فرشته می‌شود اما بالعکس اگر برای مقاصد دنیایی این کار را بکند و برای تسلط بر دیگران و امثال اینها، تبدیل به شیطان می‌شود. حالا در انسان اجتماعی امروز، این یکی از همه قوی‌تر است. در انسان انفرادی اگر فرض کنیم باشد، آن حبّ جنسی از همه قوی‌تر است ولی در اینجا این از همه قوی‌تر است. به قول یکی دیدم تیتروزده بود، که این پول، حلالِ همه‌ی مشکلات است ولی این شیطانِ قوی‌ای است، به اندازه‌ای که من الان چندین نامه دارم، نوشته‌اند: یک شخصی که مرده، برای ارثش بازماندگان با هم جنگ و دعوا دارند. چرا؟ اگر همه‌ی این پول‌ها را بردارند، همه‌ی دارایی، همه‌ی این چیزها را از آنها بگیرند، اینها با هم دشمنی ندارند. پریروز که آن موژتشان زنده بود با هم می‌نشستند به قوی بستنی می‌خوردند ولی امروز که این ثروت آمده با هم جنگ و دعوا دارند.

باید بدانیم دلبستگی به دنیا و مال دنیا قوی‌ترین شیطان‌هاست. «دلبستگی» یعنی منظور این است که تمام حواسش و هدفش همین باشد و الاّ به اندازه‌ی رفع نیازی که خدا آفریده، اگر کار کند، نه تنها خطایی نیست بلکه مورد توجّه خدا هم

قرار گرفته. این است که می‌گویند اگر کسی کاری بکند، زحمتی بکشد که مزدش، حقوقش، درآمدش زیادتر بشود، تا بتواند از این درآمد زندگی خانوادگی‌اش را راحت‌تر قرار بدهد، این خودش یک عبادت است. خیلی نکته‌ی حسّاسی است و امتحان سختی برای ما هست که هر لحظه هم دچارش هستیم. ان شاءالله خداوند ما را حفظ کند.

دعای روز جمعه چه معنایی است؟

إِنَّ اللَّهَ يُغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً یعنی خداوند همه‌ی گناهان را می‌بخشد؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

برای هر یک از روزهای هفته در کتاب مشهور مفاتیح یک دعایی نوشته، البته دقیقاً نمی‌شود گفت این را کدامیک از ائمه گفته ولی انسان عباراتش را نگاه می‌کند خطایی در آن نیست، درست است. این است که خوب است این دعاها را هر روز برای خودش بخوانید. روز جمعه‌اش می‌گوید: **أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ قَبْلَ الْإِنشَاءِ وَالْإِحْيَاءِ وَالْآخِرِ بَعْدَ فَنَاءِ الْأَشْيَاءِ**. در واقع در توصیف خداوند که در قرآن گفته است: **هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ**^۲ یعنی قبل از هرگونه انشایی، به وجود آمدن چیزی، به وجود آوردن چیزی یا زنده کردن چیزی، **وَالْآخِرِ بَعْدَ فَنَاءِ الْأَشْيَاءِ** و بعد از فناء و از بین رفتن همه‌ی اشیاء یعنی در واقع زمان در آن نیست. چه زمانی؟ چه مدتی؟ این زمان و مدت، چیزهایی است که در زندگی ما مؤثر است ولی در اصل حیات مؤثر نیست. حیات یک چیزی است که اگر ما به اول حیات، علامت حیات که در خودمان هست، توجه کنیم می‌فرماید: **فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي**^۳، در واقع سجده‌ی فرشتگان هم به این

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱/۱۲/۱۳۹۳ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

۲. سوره حدید، آیه ۳.

۳. سوره حجر، آیه ۲۹ / سوره ص، آیه ۷۲.

نفخه‌ی روح الهی بود. اصل حیات همان نفخه‌ی حیاتی خداوند است یعنی همان نفخه. وقتی که خداوند آن را جلوه بدهد، همانطور که فرمود: *كُنْتُ كَنْزًا مَّخْفِيًا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرَفَ وَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرَفَ*، خلق را آفریدم، به وجود آوردم، خلقت کردم تا شناخته شوم. *أَوَّلُ بَارٍ*، زمان را در این ظاهر می‌سازد. *وَالْآخِرِ بَعْدَ فَنَاءِ الْأَشْيَاءِ*، بعد از این هم که همه‌ی اشیاء از بین رفت، چه کسی از بین می‌برد؟ همان کسی که خلقت کرده، بعد از آنها وجود دارد. بعد از هر خلقتی حساب کنیم خلقت که از بین می‌رود، خالقش وجود دارد. خالق اینها وجود دارد که این صفات خداوند که فرموده است، همه به هم متصل است و ذکر فرموده است نه از لحاظ مَنّت گذاشتن به ما و نه از لحاظ فایده‌ای که احیاناً برای خداوند متصوّر باشد. به قول سعدی می‌گوید:

من نکردم خلق تا سودی کنم

بلکه تا بر بندگان جودی کنم

بنابراین آنچه پاینده و باقی است، خدا خواهد بود. همه‌ی اشیاء هم هر چه خود خدا آفریده است، برای اینکه جلوه و مجالی پیدا کنند که به سمت خدا برگردند، یک مجالی داده شده، یک مهلتی است. البته این در خلقت انسان است یعنی خلقت جاندار و حیاتی که از نفخه‌ی الهی به وجود می‌آید.

خداوند صفاتش را آفریده برای اینکه این بنده بعد از آنکه به صورت ظاهر زحماتی کشید و عباداتی کرد، در راه خداوند قدم برداشت، خداوند او را به کلی مایوس نکند. خداوند به او مجال می‌دهد و بعد هم مژده می‌دهد که خداوند أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ است. این تکیه‌گاه ماست یا بعد از آن ممکن است این بندگان بعضی به هر واسطه‌ای، تمردی بکنند، گناهکار بشوند، البته اگر دیدی داشته باشند، بعد از گناه، خودشان متوجه می‌شوند و ناراحت می‌شوند. برای خاطر اینکه بندگان به کلی از راه، دور نشوند، خداوند فرمود:

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا یعنی اگر هم آنقدر گناه داشتید که از رحمت خداوند مایوس شدید، بیخود مایوس نشوید یأس را کنار بگذارید، إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا همه‌ی گناهان را خدا می‌بخشد. نه اینکه گناه کنید به قصد اینکه خداوند می‌بخشد، چنین گناهی را خداوند نمی‌بخشد. گناهی را می‌بخشد که از روی جهل باشد و نه از روی عناد با خداوند باشد.

این هم که فرمود: وَآتَاكُم مِّنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ^۱، هر چه خواستید به شما بخشیدیم. یکی از چیزهایی که ما خواستیم، غفران ماست. خدایا! ما را با این همه گناهانمان ببخش.

۱. سوره زمر، آیه ۵۳.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

می‌فرماید: بخشیدیم به شما. یک جا صریحاً می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ
الذُّنُوبَ جَمِيعاً. در جای دیگر می‌گوید: آنچه خواستید به شما دادیم.
آنچه ما خواستیم، غیر از این خلقت جسمانی و غیر از این محیط
زیست است. آن را هم خداوند ان شاء الله به ما بدهد.

آیا خداوند نعمتش را به همی بشریکسان و به تساوی می‌دهد؟
اگر همه یک‌طور بزرگ می‌شوند، چگونه یکی نمرود و یکی ابراهیم می‌شود؟
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

خداوند این بشر را که آفریده، در این بشر از شقی‌ترین موجوداتِ خداوند هستند، همیشه هم هستند تا بالاترین موجوداتی که خداوند آنها را می‌گوید: من تو را به دوستی برگزیدم یعنی رفیق من هستی که به ابراهیم می‌فرماید. در این وسط از اوّل که به دنیا می‌آیند که مثل هم هستند. خیلی وقت‌ها در نوزادها اشتباه می‌شود، برای اینکه همه مثل هم هستند جز بعضی از نوزادهایی که در وضع خاصی به دنیا می‌آیند یا خداوند خودش وضع خاصی برای آنها قائل است. مثلاً حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام در یک وضع خاصی به دنیا آمد غیر از همه، پدر ظاهری نداشت. این چطور می‌شود چه خصوصیت دارد؟ البته این بحث از آن بالا مثل سایه‌ای است که شما مثلاً کسی را نمی‌بینید ولی سایه را که می‌بینید می‌فهمید یک کسی الان دم در ایستاده. به هر جهت اینها را یک امتحاناتی می‌کند تا از آن امتحانات درست درنیابند، بالا نمی‌روند. همینطور می‌مانند و چه بسا پایین هم می‌روند. امتحان

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۱۲/۲ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

هم برای همه هست، در مورد حضرت ابراهیم می‌فرماید: **وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا** که خداوند او را به دوستی گرفت، پس جایی که حضرت ابراهیم را خدا امتحان می‌کند، تا آن نمرودی هم که می‌میرد، امتحان می‌کند. نعماتش را هم خداوند به همه‌ی اینها می‌دهد کما اینکه این امکانات را به همه به تساوی می‌دهد، این هوا را همه تنفس می‌کنیم، این آب را همه می‌خوریم منتها هر کسی یک‌طور است.

آن داستان، قصه‌ی همه شنیدید البتّه اینها تمثیل است که خداوند یک روز از عزرائیل پرسید: این همه من گفتم، این همه آدم جانشان را گرفتی، دلت نسوخت؟ ناراحت نشدی؟! گفت: آخر چرا من ناراحت بشوم؟! من مأمورم، امر می‌کنی، می‌کنم. فرمود: این هست ولی مع‌ذلک دلت هیچ‌تکان نخورد هیچوقت؟ گفت: چرا، یک‌بار و آن وقتی بود که کشتی‌ای شکست یک تخته پاره‌ای پیدا شد که روی آب بود، مادری بچه‌ی شیرخواره‌اش را به بغل داشت شیر می‌داد، بچه همان‌طور چسبیده بود به پستان مادر شیر می‌خورد، به من فرمودی که جان مادر را بگیرم، من هم جان مادر را گرفتم. یک بچه‌ای شیرخواره مادرش را از دست داده، روی تخته سنگی روی دریا. خیلی دلم سوخت. خداوند شاید هم برای

اینکه این هیچوقت در وظیفه اش دلش نسوزد، گفت که آن کودک، آن بچه‌ای که تنها ماند، خبرش داری کیست؟ کجاست؟ عزرائیل عرض کرد: من که خبری ندارم ولی چون تا حالا به من نگفتی جان او را بگیرم، حتماً زنده است و الان یک جایی است. خدا فرمود: بله، زنده است. می‌دانی کیست؟ کجاست؟ باز هم عزرائیل گفت: نخیر! من چه می‌دانم؟! خداوند فرمود: این همان نمرودی است که الان هست. خداوند این کودک را نگهداشت. بعد شد نمرود یعنی دشمن خدا. منظور خدا موقعیت را به همه می‌دهد، همه یک‌طور بزرگ می‌شوند یکی اینطور، یکی آنطور. در مورد امتحاناتی است که به وجود می‌آید. ما باید خیلی مراقب این امتحانات باشیم یعنی هر انسانی تصوّر کند که خداوند کاملاً نگاهش می‌کند. هر کار می‌کند، خدا هم همانوقت مثل اینکه دارد نگاهش می‌کند. چطور؟ این را فکر کنید که الان خدا نگاهتان می‌کند و نه تنها می‌بیند که چه می‌کنید بلکه در مغزتان هم فرو می‌رود و می‌داند چه فکر می‌کنید؟ اگر به این طریق زندگی کردید آنوقت خودبه‌خود آن فطرت انسانی که در شما آفریده است، آن فطرت راهش را پیدا می‌کند.

آیات قرآن می‌فرماید: اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ^۱، ما را هدایت

کن، راه مستقیم را نشان بده. نه اینکه دست ما را بگیرد و بدون زحمت ما را بگذارد، نه! یعنی بگو چه بکنم که به این راه بروم؟ این دعایی است که واقعاً بر همه لازم است و مایه‌ی نجات انسان‌هاست که در هر حال به یاد خدا باشید. در هر حال خدا را بالای سرتان ناظر بگیرید یعنی هم نگاه‌کننده هم ناظر یعنی به اصطلاح دقت‌کننده‌ی در اعمال. از امتحاناتی که پیغمبران داشتند که خبر دارید، داستان‌هایش را شنیدید.

پیغمبر ما بیشتر از همه امتحان داد و در امتحانات قبول شد. از امتحان الهی غافل نشویم. در هر قضیه‌ی بینایی که نمی‌دانید چیست؛ آنی را که می‌دانید که باید راه خدا را انتخاب کنید و آنی را هم که نمی‌دانید چیست، از خداوند باید بخواهید. با دل صاف از خداوند باید بخواهید که جلوی راهِ عنادِ با خودش را اصلاً ببندد که ما نتوانیم و آنوقت هر چه پیش بیاید در آن صورت خیر است، ان شاء الله.

در مورد آیه می: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا
أُولَئِكَ لَهُمُ الظُّلُمَاتُ يُخْرِجُهُمُ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ ؛ چگونه نور به ظلمت و یا
ظلمت به نور تبدیل می شود؟^۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

خداوند می فرماید که مؤمن را از ظلمات نجات می دهد، به نور می رسد. اولاً ظلمات که می گویند، جمع است. جمع ظلمت است. ظلمت، ضد نور است. انسان اول که به دنیا می آید، در راه هزار ظلمات هست (هزار یعنی منظور زیاد) از جزئی تا کلی. نمی داند این را بخورد یا نخورد؟ چای ضرر دارد یا ندارد؟ چه کار کند؟ همین خیلی از سوالاتی که می کنید، ندانستن آن مسأله که موجب می شود ما سوالی می کنیم، این یک ظلمت است. ظلمت یعنی جهل. جهل، ظلمت است، اینکه نمی دانیم چیست، می خواهیم بفهمیم این یعنی چه؟ یعنی از این ظلمت دربیابیم. خداوند چه کار می کند؟ این ظلمت را به نور تبدیل می کند یعنی یا یک جواب خوبی به او داده می شود یا خودش در اثر فکر کردن، فکرش به جایی می رسد که جواب صحیحش را پیدا می کند، این مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ.

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۲. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۱۲/۶ ه. ش.

هر مؤمنی از پیغمبر که مهمتر نیست که پیغمبر می‌فرماید: **أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ**^۱، من یک بشری هستم مثل شما. این «مثل ما»، «مثل شما» یعنی همه‌ی ظلماتی که شما دارید، بسیاری از آن را من داشتم. ظلمات معنوی را پیغمبران، بزرگانی که معصوم هستند، نداشتند ولی همه دارند. هر پیغمبری هم دارد. حالا ما ارتباط مان این نیست که تشخیص بدهیم: آقا! این ظلمات دارد یا ندارد؟ هزار ظلمت هست که بعضی‌ها را بشر در همان ظلمات زندگی می‌کند و فقط خداوند در آن دنیا این ظلمت را برمی‌دارد. در مورد غیر مؤمن خداوند می‌گوید: **يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ** یعنی این نور داشته منتها در همان قلمرویی که نور داشته، همان نور تبدیل به ظلمت می‌شود. از حیوانات مثال بزنیم: حیوانات، شیر، ببر، پلنگ به دنیا که می‌آید، مثل همه‌ی هموعان خودش است، هزار ظلمت دارد. بعد بطور طبیعی، باید یک غذایی بخورد، گوشتی بخورد. یک حیوانی هست که غذا پیدا نمی‌کند، می‌میرد. یا غذا می‌بیند، دلش نمی‌کشد، می‌میرد. در بدو خلقت، هر موجودی یک نوری دارد. نور همین است که جلوی یک چراغی گرفتند، از آن دایره‌ی ظلمت آمده بیرون، به این دنیا آمده. پس همه‌ی موجودات یک نور دارند و آن نور «وجود» است، داشتن «وجود».

۱. سوره کهف، آیه ۱۱۰ / سوره فصلت، آیه ۶.

بعد این نور را خداوند در هر چیزی به ظلمات تبدیل می‌کند. در هر کاری و سواس ایجاد می‌شود، البته یک ظلماتی هست که خداوند اسم آن را بیماری گذاشته، با آن نور وجود که دارد که باید زندگی کند، به ظلمت بر می‌خورد. در هر قضیه‌ای یک ظلمتی پیش می‌آید.

خیلی‌ها می‌گویند ما به هر کاری دست می‌زنیم، خوب در نمی‌آید. گویانکه غالباً اینهایی که من دیدم در این حرفشان اشتباه می‌کنند ولی اگر یکی هم اینطور است، این همانی است که خداوند از نور درآورده به ظلمات، برای اینکه اگر فکر نکرده باشد که هیچ. فکر کرده که فلان کار را بکنیم خوب است و کرده، بعد بد درآمده. تبدیل می‌کند به ظلمت و یا حتی کار خیر را، نیت خیر را تبدیل می‌کند به نیت بد. در زندگی یک نوری دارد که «وجود» دارد. در زندگی، راه حیات، ادامه‌ی حیات را پیدا نمی‌کند، این خودش یک ظلمت است منتها ظلمتی است که خودش می‌فهمد ظلمت است ولی نمی‌داند چطوری دفع بکند. خداوند اگر این را مؤمن بداند، برای او این ظلمت را تبدیل می‌کند به اینکه خودش کوشش کند و به نور تبدیلش کند که راه حل آن را پیدا می‌کند. این است که این صفات در همه‌ی جانداران و در انسان‌ها هم هست.

«آمَنُوا» یعنی به خداوند ایمان آوردید، آن کسی که به

خداوند ایمان آورده، ایمان هم درجات دارد، حالا به هر درجه‌ای باشد به همان درجه اجرش را می‌بیند. خداوند می‌گوید: این شخص به من ایمان آورده، می‌خواهد راه من را پیدا کند. الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ، او را از ظلماتی که دارد، از ظلمات درمی‌آورد ولی در همین جا اگر یکی دیگر باشد، از یک کار خیلی ساده که یک نور طبیعی دارد تبدیلیش می‌کند به ظلمات. این را هم بدانیم که چطوری خداوند از ظلمات به نور درمی‌آورد؟ نمی‌آید دست او را بگیرد از اینجا بگذارد آنجا. به او فکر می‌دهد، یا بر او الهام می‌شود که این کار را بکند.

یک وقتی یک مثلی بود که کسی خیلی اعتقاد به استخاره داشت، خودش فکر نمی‌کرد. یک وقتی یک کاسه ماست خرید و یک نانی که می‌خواست نان و ماست بخورد. این کارش روشن است این نان و این هم ماست، باید بخورد دیگر. گفت نه، استخاره کنم. نمی‌دانم بخورم یا نخورم؟ استخاره کرد، استخاره خوب آمد که بخورد. می‌خواهد بخورد گفت: چطوری بخورم؟ نان را بزنم در ماست بخورم یا ماست را بزنم به نان؟ استخاره کرد، نان را بزنم در ماست، خوب آمد. حالا چطوری بخورم؟ همینطوری صاف بیاورم در دهانم؟ بد آمد. باید استخاره کند که نان را بزند در ماست که بخورد ولی نخورد، نان را بزند در ماست همینطوری

بگیرد. استخاره کرد که این به جای اینکه اینطوری بخورد، نان را که زده در ماست، دستش را برگرداند از پشت بخورد. خوب آمد. شروع کرد به آن طریق خوردن و امثال اینها. این مظهر این است که خداوند اگر بخواهد کسی را از نور بیاورد به ظلمات، هزار رقم ظلمت ممکن است برای او باشد ولی آن الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ، به عکس، نظایر این ظلماتِ الکی به قولی هست ولی خداوند همین ظلمات را تبدیل می‌کند یعنی همین قدر که فکر کند یکی به او بگوید، قبول کند که آقا! خدا که نگفته چه کار خوب است. گفته باید غذا بخورید همین قدر نور است، دیگر چرا خودت ظلمت می‌کنی؟ این نتیجه‌اش این است که بعد می‌گوییم: خداوند او را از ظلمت به نور درآورده. حالا ظلمت یعنی هر جهلی، هر نقصی که در زندگی مان و در فرمان هست، این ظلمت است و هر روشنی‌ای که در راه مان پیدا می‌شود، این نور است. این است که تمام روشنی‌هایی که در زندگی مان هست، تمام نعماتی که خداوند داده، باید قدر بدانیم و این را اینطور تعبیر می‌کنیم که خداوند ما را از یک ظلمت به نور درآورده. نور هم محبوظ نمی‌شود. می‌گویند آب یک چیزی است که وقتی هر جایی سوراخی داشته باشد، می‌رود. جایی که اصلاً نمی‌دانید. نور از این هم بیشتر می‌رود، نور هم همه جا هست. منتها این تاریکی‌هایی

که ما شب می‌بینیم، اینها هم نور دارند منتها نور خیلی کم و ضعیفی. به هر جهت اینها نور است. این است که نعمات را باید شکرگزاری کرد، هر نعمتی، یک نوری است که ما را از یک ظلمت درمی‌آورد و زندگی مان را روشن می‌کند، ان شاء الله.

اینکه خداوند می‌فرماید: **إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ** به چه معنی است؟^۱
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

اینکه فرموده است: **إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ**^۲، خداوند یک قومی را نابود نمی‌کند، تغییر نمی‌دهد، مگر در آن زمانی که درون خودشان تغییر کند یعنی منظور رفتار این قوم تغییر کند. متأسفانه همیشه این تغییر در بعضی افراد قوم وجود دارد، اما حتی المقدور باید سعی کنیم خودمان با این تغییراتی که برای خودداری از اطاعت امر خداست، موافق نباشیم و انجام ندهیم.

ان شاء الله خداوند همه‌ی اقوام را، همه‌ی قوم‌ها و ملت‌ها را به این فرمایش حضرت ابراهیم که ابوالانبیاء و پدر همه‌ی پیغمبران است، گوش بدهند که فرمود: **إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ**^۳، روی خود را برگرداندم به سمت کسی که زمین و آسمان و هر چه در اوست، آفرید. **لَيْسَ فِي الدَّارِ غَيْرُهُ دِيَارًا**. خداوندا! ما را لایق محبت بگردان و رویمان را به سمت خودت نگهدار.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۱۲/۷ ه. ش.

۲. سوره رعد، آیه ۱۱.

۳. سوره انعام، آیه ۷۹.

عبارت «وَاحِدٌ كَأَلْفٍ وَ أَلْفٌ كَوَاحِدٍ»، به چه معنایی است؟^۱
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

یک عباراتی هست که به عربی‌اش مشهور است از جمله همین عبارت: «وَاحِدٌ كَأَلْفٍ وَ أَلْفٌ كَوَاحِدٍ» یعنی یک نفری مثل هزار نفر و هزار نفری مثل یک نفر. این صفت جمع مسلمانان است، مجمع همه‌ی مسلمانان است یعنی اگر أَلْفٌ کَوَاحِد بودید یعنی هزار نفری بودید که مثل یک نفر بودید، (نه مثل یک نفر مشخص یعنی قدرت تان طوری بود که همه تان یکی بودید) همان شعری که سعدی می‌گوید: بنی آدم اعضای یک پیکرند. می‌گوید: بنی آدم جمعاً یک وجودی هستند. یکی دست است، یکی پاست، یکی قلب است، یکی ریه، در این صورت آن صفت دیگر برای تان پیدا می‌شود. کَوَاحِدٌ كَأَلْفٌ یعنی در چنین جمعیتی هر یک نفری‌اش مثل هزار نفر است. خداوندی که به زبان بزرگانِ خودش، بزرگانی که خودش آنها را بزرگ قرار داده، نه بزرگانِ خودش برای این حرف، برای اینکه به ما مردم یعنی انسانی که از همان اوّل دنبال ولخرجی و ولنگاری بودند، برای این انسان یک آزمایشگاهی هم داده. در دبیرستان وقتی درس شیمی و همچنین درس فیزیک

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۳/۱۲/۸ ش. (جلسه خواهران ایمانی)

می خوانیم، یک کلاسی هم داشت: آزمایشگاه یعنی همان حرف‌هایی که زدند، آزمایش می‌کردند. حالا خداوند هم خواسته است این آزمایش را به ما نشان بدهد که بله، اینطور است.

در تاریخ بخوانید، اتفاقاً یک کتاب تاریخی می‌خواندم، یک اعتقاد قوی، موجب شد که خیلی اشخاص در تاریخ، کسانی که خیلی عادی بودند، یک نبوغی ظاهر کردند و توانستند قدرت را به دست بگیرند. در همین اواخر هم ما خیلی دیدیم، در تاریخِ اخیر. «تاریخِ اخیر» یعنی از زندیان به بعد، نادرشاه افشار و اینها دیدیم. در زمان پیغمبر هم که همینطور. یک جنگی، کدام یک از غزوات یادم نیست که عده خیلی کم بودند، شاید بعضی از لشکریان، از مسلمان‌ها به پیغمبر عرض کردند که عده‌ی ما خیلی کم است چه کار کنیم؟ فرمودند شما خدایی دارید که مولای شماست ولی آنها هیچکس را ندارند بنابراین مطمئن باشید که پیروز می‌شوید و به آنها حمله کنید. همین کار را کردند و پیروز شدند. شعارشان هم این بود: اللَّهُ مَوْلَانَا وَلَا مَوْلَى لَكُمْ، ما مولایی داریم، آقای داریم، بزرگی داریم که اسمش خداست «الله». وَلَا مَوْلَى لَكُمْ، شما هیچکس را ندارید. در چندین جنگ از این قبیل هست، در جنگ دیگری، در زمان

بعد از پیغمبر، قشون خبر آوردند که مسلمین عده‌شان خیلی کمتر است و این نگرانی را ایجاد کردند. این خبر در پایتخت، مدینه منتشر شد اوّل بار خلیفه فهمید، عمر خلیفه بود، علی علیه السلام هم که از بزرگان بود و حتّی مشهور است مثل اینکه وسط خطبه‌ی عمر بود، وسط حرف او علی فریاد زد: اعلام کن به مردم، بگو الان قشون اسلام دارد در آن جنگ که فاصله‌ی زیادی با آنها داشت، شکست می‌خورند. خلیفه گفت که من چه کار کنم؟ از اینجا چه می‌توانم بکنم؟ فرمودند: تو بگو الله اکبر چون مسلمین در جنگ‌ها وقتی می‌خواستند حمله‌ی شدیدی بکنند با صدای الله اکبر، فرمان الله اکبر حمله می‌کردند. حالا بعضی مسلمان‌های امروزی هم وقتی خطایی می‌کنند، یک الله اکبر می‌گویند. این الله اکبر غیر از آن الله اکبر است. به هر جهت عمر گفت: من الله اکبر می‌گویم، از اینجا چطوری صدای من را بشنوند، چطوری به آنها برسد؟! علی علیه السلام فرمود: تو بگو، من صدایت را می‌رسانم. او الله اکبر گفت. قشون اسلام بعد از فتح کردن خبرش را که آوردند، گفتند در یک لحظه، ما صدای خلیفه را شنیدیم همان صدایی که علی رسانده بود. ما صدای خلیفه را شنیدیم که می‌گوید: الله اکبر، از شش طرف. گفتیم

از شش طرف به ما کمک رسیده. قشون طرف هم ترسید که اینقدر کمک! به ما تسلیم شدند. البته اینجا و برای ما این تگه‌اش را هم باید توجه کنیم، علی عَلِيٍّ می‌فرماید که تو بگو! نمی‌فرماید: من خودم می‌گویم. فرمود: تو بگو یعنی آن صدا را به عنوان مظهر مسلمین قبول داشت، علی در آن جلسه قبول کرد. به خلیفه فحش نداد، گفت: تو بگو! شاید هم خواست او را هم به دایره‌ی ولایت بکشاند و بعد هم او اعتقاد داشت که علی می‌تواند این کار را بکند، اما امروز اگر چنین چیزی باشد، مسخره می‌کنند. همان را مسخره می‌کنند که این کیست که چنین حرف‌هایی می‌زند؟! ولی آن روز علی که گفت، عمر خطبه‌اش را رها کرد. نگفت العیاذ بالله که وسط حرف من فضولی نکن، نه! حرفش را قطع کرد و گوش داد. مثل اینکه می‌دانست که حرف علی است که کار می‌کند و او به حرف علی باید کار کند. این هم هست.

به هرجهت یک وَاحِدٌ كَأَلْفٍ، یک علی عَلِيٍّ به اندازه‌ی هزار نفر کار کرد ولی اگر بگوییم علی اینجا نبود، او خالق علی بود، او بود که صدا را رساند، او بود که علی را آفرید. به هرجهت ما، در این دوران این عبرت را داریم که

اولاً حرف ولایت، حرفی که برای منفعت مردم است، بر همه‌ی حرف‌ها غلبه دارد. باید حرف علی را بشنویم. همانطوری که خلیفه آنجا حرف علی را شنید، ما هم باید حرف علی را که صدایش از بین نمی‌رود، آن حرف را بشنویم. بعد هم همان اتحاد را با هم داشته باشیم که وقتی یک نفر «علی» می‌گوید، اگر خدا بخواهد همان علی را هزار تا صدا می‌کند.

بنی‌آدم اعضای یک پیکرند

که در آفرینش ز یک گوهرند

سعدی می‌گوید که معلوم می‌شود اولاً آیه‌ی قرآن را خوانده که خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ^۱، همه‌ی شما را از یک نفس واحدی آفریدیم و بعد هم معلوم می‌شود گوینده‌ی آن، به مرحله‌ای رسیده که نفس واحد را احساس کرده. «نفس واحد را دیده» یعنی خودش حس کرده که اعضای یک پیکر هستند. این هم از درجات عالی‌ی سالک است.

درجاتی که برای سالک هست، همه‌اش عالی‌ه است ولی توجه می‌کنیم که اگر به هر یک از این درجات رسیدیم، به خود ننازیم و حتی بعضی‌ها در بحث گفتند که آیا مؤمن،

۱. سوره نساء، آیه ۱ / سوره اعراف، آیه ۱۸۹ / سوره زمر، آیه ۶.

سالکی که به یک مقامی، درجه‌ای رسیده، خودش درجه‌ی خودش را تشخیص می‌دهد؟ بیشتری‌ها گفتند: نه، خداوند درجه‌اش را به او نشان نمی‌دهد برای اینکه اولاً مغرور نشود و به علاوه به همان بس نکند، کارش را ادامه بدهد بالاتر برود.

حالا ان شاء الله ما شروع به سلوک که کردیم، همینقدر از خدا قبول است.

فهرست جزوات قبل

شماره مجموعه	عنوان	قیمت (تومان)
۱	جزوات ۱ الی ۱۲ شامل: گفتارهای عرفانی ^۱ زمستان ۱۳۸۶ الی تابستان ۱۳۸۷ / گفت وگوهای عرفانی ^۲ (شش مصاحبه در سال ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷) / مکاتیب عرفانی ^۳ از سال ۱۳۷۵ الی ۱۳۷۹ / جزوات موضوعی استخاره و مقدمه ی روز جهانی درویش و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۸۰۰۰
۲	جزوات ۱۳ الی ۱۶ شامل: جزوات موضوعی خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول) و حقوق مالی و عشریه (قسمت اول) / گفتارهای عرفانی مهرماه ۱۳۸۷ / مکاتیب عرفانی سال ۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۱۰۰۰
۳	جزوات ۱۷ الی ۲۱ شامل: گفتارهای عرفانی پاییز ۱۳۸۷	۱۰۰۰
۴	جزوات ۲۲ الی ۲۵ شامل: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول) / مکاتیب عرفانی سال های ۸۱-۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	۱۰۰۰
۵	جزوات ۲۶ الی ۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد الی دی ماه ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	۱۰۰۰
۶	جزوات ۳۰ الی ۳۳ شامل: گفتارهای عرفانی زمستان ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	۱۰۰۰

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح های شنبه، یک شنبه، چهارشنبه، پنج شنبه، جمعه و مناسبت ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه ی مصاحبه ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه ی پاسخ به نامه ها.

۲۰۰	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	-
۱۰۰۰	جزوات ۳۴ الی ۳۸ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۴-۱۳۸۲ / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم) / مجموعه دستورات العمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت اول)	۷
۱۰۰۰	جزوات ۳۹ الی ۴۳ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۷-۱۳۸۴ / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمتهای سوّم و چهارم) / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم) / مجموعه دستورات العمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوم)	۸
۱۰۰۰	جزوات ۴۴ الی ۴۷ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	۹
۱۰۰۰	جزوات ۴۸ الی ۵۲ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد تا مهر ۱۳۸۹	۱۰
۱۰۰۰	جزوات ۵۳ الی ۵۷ شامل: گفتارهای عرفانی اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸ / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت دوم: عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)	۱۱
۱۰۰۰	جزوات ۵۸ الی ۶۲ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد و تیر ۱۳۸۸ / جزوات موضوعی درباره‌ی حقوق مالی و عُشریه (قسمت دوم) و خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم) / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوّم، سال‌های ۸۹-۱۳۸۸) / رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)	۱۲
۱۰۰۰	جزوات ۶۳ الی ۶۷ شامل: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمتهای دوم الی چهارم) / گفتارهای عرفانی تیر ۱۳۸۸	۱۳
۱۰۰۰	جزوات ۶۸ الی ۶۹ شامل: گفتارهای عرفانی تیر الی شهریور ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمتهای هفتم الی نهم)	۱۴
-	جزوه ۷۰: مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)	-
۱۰۰۰	جزوات ۷۱ الی ۷۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آذر ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)	۱۵

۵۰۰	جزوه ۸۰: شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)	
۱۰۰۰	جزوات ۸۱ الی ۸۹ شامل: گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمتهای اول الی نهم) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	۱۶
۵۰۰	جزوه ۹۰: مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۲۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	
۱۰۰۰	جزوات ۹۱ الی ۹۹ شامل: گفتارهای عرفانی آذر الی اسفند ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	۱۷
۵۰۰	جزوه ۱۰۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۰۱ الی ۱۰۹ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین الی خرداد ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	۱۸
۵۰۰	جزوه ۱۱۰: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۱۱ الی ۱۱۹ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد الی شهریور ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	۱۹
۵۰۰	جزوه ۱۲۰: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اول)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۱: درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	
۵۰۰	جزوه ۱۲۲: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوم)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۳: فهرست موضوعی جزوات	
۵۰۰	جزوه ۱۲۴: درباره‌ی ذکر و فکر	
۵۰۰	جزوات ۱۲۵ الی ۱۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آبان ۱۳۹۰	۲۰
۲۰۰	جزوه ۱۳۰: درباره‌ی بیعت و تشرف	
۵۰۰	جزوات ۱۳۱ الی ۱۳۹ شامل: گفتارهای عرفانی آبان الی اسفند ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پانزدهم)	۲۱
۵۰۰	جزوات ۱۴۰ الی ۱۴۹ شامل: گفتارهای عرفانی اسفند ۱۳۹۰ / پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه)	۲۲
۲۰۰	جزوه ۱۵۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد دوم)	

۵۰۰	جزوات ۱۵۱ الی ۱۵۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی دعا (قسمت اول) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت اول) و درباره‌ی بیماری و شفا/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت شانزدهم)	۲۳
۵۰۰	جزوات ۱۶۰ الی ۱۶۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی روح (قسمت اول) و درباره‌ی دعا (قسمت دوم) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت اول) و درباره‌ی استخاره (قسمت اول)/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه)	۲۴
۲۰۰	جزوه ۱۷۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اول)	
۵۰۰	جزوات ۱۷۱ الی ۱۷۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی آداب حضور در مجالس فقری (قسمتهای اول و دوم) و درباره‌ی روح (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت دوم) و درباره‌ی استخاره (قسمت دوم) و درباره‌ی امریه معروف و نهی از منکر/ گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی بهار ۱۳۹۲ و فهرست فایل‌های متنی، صوتی و تصویری بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (جزوه هارد اکسترنال شماره یک)	۲۵
۲۰۰	جزوه ۱۸۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	
۵۰۰	جزوات ۱۸۱ الی ۱۸۹ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی فروردین الی تیر ۱۳۹۳ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفدهم)	۲۶
۲۰۰	جزوه ۱۹۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت سوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۱: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اول)	

۲۰۰	جزوه ۱۹۲: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۳: فهرست موضوعی جزوات (قسمت دوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۴: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد سوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۵: درباره‌ی خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	
۵۰۰	جزوات ۱۹۶ الی ۲۰۵ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی مرداد، شهریور، مهر و آبان ۱۳۹۳	۲۷
۳۰۰	جزوات ۲۰۶ الی ۲۱۱ شامل: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه)	